



گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مجتبی امیدی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲روزه

راز شهادت پسر م‌رادر سفرهای کربلایش می‌دانم

علیرضا محمدی

شهید مجتبی امیدی یکی از شهدای جنگ ۱۲روزه است که به‌عنوان یک نیروی فنی تأسیسات، در زندان اوین کار می‌کرد. او که یک فرد غیرنظامی بود، محل کارش با ساختمان زندان فاصله داشت. هر گاه مشکل فنی برای یکی از تأسیسات زندان و ساختمان‌های تابعه پیش می‌آمد، مجتبی و همکارانش برای رفع مشکل رهسپار زندان اوین می‌شدند. روز حادثه که دوم تیرماه بود، او دقیقی قبل برای تعمیرات به زندان رفته بود که در همین لحظه موشک‌های رژیم‌صهیونیستی به ساختمان زندان اصابت کردند و مجتبی و یکی از همکارانش به شهادت رسیدند. مجتبی نذر کرده بود هر سال روز عاشورا در کربلا حضور داشته باشد، محرم سال پیش نیز قرار بود به کربلا برود، اما با شهادت در حملات رژیم‌صهیونیستی، به جای زیارت حرم، به دیدار صاحب حرم رفت. در گفت‌وگو با محرم‌علی امیدی، پدر شهید، به مرور زندگی این شهید جنگ تحمیلی با دشمن صهیونیستی پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

آقا مجتبی موقع شهادت چند سال داشت؟ چطور بچه‌ای برای شما بود؟

پسر من متولد ۲۳ اسفند سال ۶۱ بود. موقع شهادتش ۴۲ سال داشت. کار تأسیسات انجام می‌داد و همین شغلش هم مقدمات شهادتش را فراهم آورد. آقا مجتبی تنها پسر من بود. یک خواهر بزرگ‌تر از خودش و دو خواهر هم بعد از خودش داشت. پسر آرام و خوبی بود. اذیت نمی‌کرد. با خواهرهایش هم رفتار خوبی داشت. نمی‌خواهم در مورد او غلو کنم. بچگی‌هایش مثل همه بچه‌ها شیطنت‌های خودش را داشت. نوجوانی‌هایش هم همین‌طور، ولی هیچ وقت باعث آزار ما یا کسی نمی‌شد. آقا مجتبی به کارهای فنی علاقه داشت. بعد از اینکه رفت خدمت سربازی و برگشت، کارهای فنی و تأسیساتی انجام می‌داد. وقتی به سن جوانی رسید، پسر خوب، بااخلاق و با شخصیتی شده بود. قبل از سربازی هم وقتی که درس را کنار گذاشت، موقتی به سرکار می‌رفت. یک جوان کاری‌بار آمده بود. موقع تحصیلش تا سوم راهنمایی بیشتر نخوانده بود، اما بعدها که سرکار می‌رفت، درس‌ها را ادامه داد و دیپلمش را گرفت. در کل باید بگویم که یک جوان کاری، سربزه‌زیر و مؤدب بود. اهل رفیق‌بازی و وقت‌گذرانی نبود. سرکار می‌رفت و سرش به زندگی گرم بود. من و مادرش از او راضی بودیم.

اصالتا کجایی هستی؟

ما اهل استان مرکزی و اراک هستیم. حدوداً ۱۴ سال بود که به تهران آمدم و ابتدا ساکن کرج شدم. من همین جازادواج کردم و تشکیل خانواده دادم. الان هم بازنشسته هستم.

گفتید که شغل شهید تأسیسات بود، اما روی سنگ مزار ایشان که در فضای مجازی موجود است، نوشته پاسدار شهید؟

خود بنیاد شهید این سنگ مزار را تهیه کرده است، و گرنه پسر پاسدار نبود. شغل آزاد داشت و این‌اواخر در یک شرکت تأسیساتی با زندان اوین همکاری می‌کرد. در ساختمان زندان اگر تأسیسات

گرمایشی یا سرمایشی مشکلی پیدا می‌کرد، پسر من و همکارانش می‌رفتند و مشکل را رفع می‌کردند. پسر من غیرنظامی بود. حمله به زندان اوین هم یک جنایت جنگی بود که دشمن انجام داد. آنها غیرنظامی‌ها را هدف قرار دادند و شهادت پسر من یک نمونه واضح از جنایات اسرائیل است که در ایران انجام گرفت.

آقا مجتبی چه مدتی در تأسیسات زندان اوین مشغول کار بود؟

به‌نظرم حدود چهار سالی می‌شد که آنجا مشغول کار بود. چند سالی هم جای دیگر کار می‌کرد. فنی‌کار بود و در تأسیسات نهادهای شرکت‌ها به‌عنوان نیروی فنی فعالیت می‌کرد. در زندان اوین سیستم گرمایشی و سرمایشی را تعمیر، شارژ و به‌روزرسانی می‌کردند.

شهادت‌شان چطور رقم خورد؟

شرکتی که پسر من آنجا کار می‌کرد، با زندان اوین فاصله داشت. هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، از طرف زندان زنگ می‌زدند به شرکت و تکنیسین‌ها می‌رفتند برای رفع مشکل. آن روز هم ساعتی قبل از حمله رژیم‌صهیونیستی، با دفتر شرکت تماس می‌گیرند و پسر من و همکارش راهی ساختمان زندان اوین می‌شوند. نام همکارش شهید سید امیرحسین خادمی بود. این دو نفر وارد ساختمان می‌شوند و می‌روند تا کولر را تعمیر کنند، اما دقیقاً از ورودشان نمی‌گذرد که ناگهان بمب صهیونیست‌ها به ساختمان برخورد می‌کند و پسر من و دوستش آقای خادمی در همین حمله به همراه تعدادی دیگر از مردم بی‌گناه شهید می‌شوند. ایگادتان باشد، حمله به زندان اوین خیلی سروصدا کرد؛ هم در ایران و هم در خارج از کشور. آنجا که یک محیط نظامی نبود، زندانی‌ها هم که جز زندان جای دیگری نداشتند. کارمندان و نگهبان‌ها و دیگر افراد مرتبط با زندان که نمی‌توانستند آنجا را ترک کنند، به همین خاطر رژیم کودک‌کش اسرائیل که دو سال تمام در غزه غیرنظامی‌ها و کودکان را شهید کرد، در زندان اوین هم چنین جنایاتی رقم زد و تعدادی از هموطنان بی‌گناه و غیرنظامی

ما را به شهادت رساند.

فکر می‌کردید یک روز آقامجتبی به شهادت برسد؟

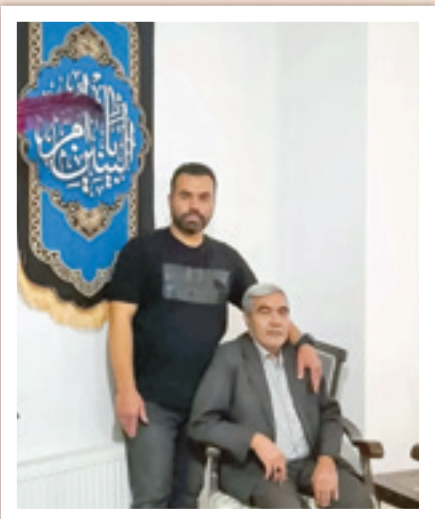
پسر من در ظاهر خیلی در وادی این چیزها نبود. هیچ‌وقت از شهادت حرفی نزنده بود، ولی یک جوان مذهبی بود. به امام حسین (ع) عشق و ارادت زیادی داشت. سال ۹۵ آقا طلبید و همراه مادر شهید و خود آقا مجتبی و خانواده‌اش، رفتیم به زیارت کربلا. از همان زمان شوق زیارت در دل مجتبی افتاد و عهد کرد که هر سال عاشورا هرطور شده خودش را به کربلا برساند. بدون استثنا هر سال می‌رفت. سال گذشته (۱۴۰۴) هم که عاشورا روز ۱۵ تیرماه بود و مجتبی داشت مقدمات سفرش به کربلا را جور می‌کرد اما دوم تیرماه شهید شد و به جای حرم، به دیدار صاحب حرم رفت. همسر من می‌گوید، مجتبی کمی قبل از شهادتش از آرزوی سخن می‌گفت که در دل داشت. نمی‌دانم این آرزو چه بود، هر چه بود حالا نام او در دفتر شهدا ثبت شده است.

پس سال گذشته، سال دهم عهده بود که شهید با امام حسین (ع) بسته بود؟

بله، از سال ۹۵ مرتب روز عاشورا خودش را به کربلا می‌رساند و سال ۱۴۰۴ سال دهم بود که می‌خواست برود و قسمت شد که به‌عنوان یک شهید به دیدار مولا امام حسین (ع) برود. آقا مجتبی بعضی از سال‌ها از بعین هم کربلا می‌رفت. این‌طور شاید در سال دو بار به عتبات عالیات مشرف می‌شد. به او می‌گفتم چرا این همه کربلا می‌روی؟ می‌گفت نذر کردم و باید بروم. از من هم می‌خواست که هر سال همراهی‌اش کنم، ولی خب قسمت نمی‌شد. یک بار یادم است در سالروز وفات حضرت‌المبتین (س) به کربلا رفته بود. کربلا را یک‌جور دیگری دوست داشت. حرم اقا امام حسین (ع) و اقا حضرت ابوالفضل (ع) روحش را جلا می‌داد. شاید راز شهادت او در سفرهای کربلایش باشد.

شهید چند فرزند داشت؟

خدا به او و همسرش دو فرزند داده بود. ایسا و آرتین. دخترش سن



شهید امیدی به همراه پدرش

چهره آقا مجتبی سالم بود. گویا از سمت چپ یک ترکیش به سرش خورده بود و همین تر کش هم باعث شهادتش شده بود. بالاتنه‌اش سالم بود اما پشت سرش نزدیک گوشش یک پنبه‌ای گذاشته بودند که مشخص بود که مشخص بود از آنجا تر کش خورده است اما همان‌طور که عرض کردم شهید خادمی، همکار پسر من، پیکرش آسیب زیادی دیده بود. بیشتر از دو هفته از شهادت و بعد دفن پسر من می‌گذشت که پیکر شهید خادمی پیدا و شناسایی شد. خدا لعنت کند صهیونیست‌ها و امریکارا که اینقدر جنایت در سراسر جهان انجام می‌دهند. شهید خادمی دوم تیر به شهادت رسید، اما پیکرش ۲۱ تیرماه تشییع و به خاک سپرده شد. او هم یک جوان غیرنظامی بود که تنها به جرم ایرانی بودن، از سوی دشمن صهیونیستی به شهادت رسید.



شهید مجتبی امیدی

سال ۹۵ آقا طلبید و همراه مادر شهید و خود آقا مجتبی و خانواده‌اش، رفتیم زیارت کربلا. از همان زمان شوق زیارت در دل مجتبی افتاد و عهد کرد که هر سال عاشورا هرطور شده خودش را به کربلا برساند. بدون استثنا هر سال می‌رفت. سال گذشته (۱۴۰۴) هم عاشورا در روز ۱۵ تیرماه بود اما پسر من به جای حرم به دیدار صاحب حرم رفت

بیشتری نسبت به پسر شهید دارد و بالطبع درک بیشتری هم از شرایط الان خانواده و شهادت پدرش دارد. ایسا در گروه‌های سردوی که بین فرزندان شهدا انتخاب شده‌اند شرکت می‌کند و سرش را اینطور گرم کرده است. در مدارس سرود اجرا می‌کنند. پسر شهید هم با گذشت چند ماه از شهادت پدرش، آرام‌تر شده است.

در آخرین دیدار‌تان چه گذشت؟

آقا مجتبی روزهای آخر، صحبت‌هایی با مادرش داشت و گفته بود بعد از من متوجه می‌شود چه آرزوهایی در دل داشتم. نمی‌دانم منظورش شهادت بود یا چیز دیگری ولی بعد که خبر شهادتش را آوردند، مادرش می‌گوید اینطور احساس کردم که آن روز وقتی از زروهایش می‌گفت، انگار از آرزوی شهادت حرف می‌زد. آقا مجتبی روز قبل از شهادتش شام خانه ما میهمان بود. بعد از شام گفت برویم

خانه عمه. خانه عمه‌اش دو کوچه با خانه ما فاصله دارد. رفتیم و آنجا هم چند ساعتی دور هم نشستیم. ساعت ۱۲ شب بود که پسر من بلند شد تا به خانه خودش برود. این را هم اضافه کنیم که آقا مجتبی چون شیفتش ۲۴ به ۴۸ ساعت بود، غیر از شرکت تأسیساتی، در مواقعی که شیفت نبود، جاهای دیگر هم کار می‌کرد تا هزینه‌های زندگی را تأمین کند. آن شب که حاضر شد برود، گفتم پسر من مراقب خودت باش. گفت دفتر شرکت‌مان از زندان جداسست و اتفاقی برای ما نمی‌افتد. اگر هم اتفاقی افتاد خون ما که از باقی مردم رنگین‌تر نیست. من از همان موقع دلم بکجورهایی شور می‌زد. فردا ظهرش در خانه بودم و همچنان دلشوره داشتم که از تلویزیون متوجه شدم گفتند زندان اوین را زده‌اند. خیلی نگران شدم اما هنوز متوجه شهادت پسر من نشده بودم. با موبایلش تماس گرفتم اما دسترس نبود. هر وقت که برای کار به زندان می‌رفتند، گوشی‌شان را به دلایل امنیتی از دسترس خارج می‌کردند. بعد با دامادمان تماس گرفتم و از او جوایی پسر من گرفتم اما کسی به من چیزی نمی‌گفت. دامادمان از طریق دوستان آقامجتبی متوجه شده بود و به ما چیزی نمی‌گفت. عصری ۶ رفته بیرون و کارهایی که داشتم را انجام دادم. وقتی که ساعت ۵:۳۰، ۶ به خانه برگشتم، دوباره جوایی حال مجتبی شدم. ابتدا به من گفتند که مجروح شده است. بعد کم‌کم گفتند به شهادت رسیده است. پیکر پسر من چون سالم بود، زود پیدا شده بود. برخی شهدا مثل همکار پسر من خیلی طول کشید تا پیکرشان پیدا شود.

توانستید پیکر شهید را ببینید؟

بله، خداشاکر چهره آقا مجتبی سالم بود. گویا از سمت چپ یک ترکیش به سرش خورده بود و همین تر کش هم باعث شهادتش شده بود. بالاتنه‌اش سالم بود اما پشت سرش نزدیک گوشش یک پنبه‌ای گذاشته بودند که مشخص بود از آنجا تر کش خورده است اما همان‌طور که عرض کردم شهید خادمی، همکار پسر من، پیکرش آسیب زیادی دیده بود. بیشتر از دو هفته از شهادت و بعد دفن پسر من می‌گذشت که پیکر شهید خادمی پیدا و شناسایی شد. خدا لعنت کند صهیونیست‌ها و امریکارا که اینقدر جنایت در سراسر جهان انجام می‌دهند. شهید خادمی دوم تیر به شهادت رسید، اما پیکرش ۲۱ تیرماه تشییع و به خاک سپرده شد. او هم یک جوان غیرنظامی بود که تنها به جرم ایرانی بودن، از سوی دشمن صهیونیستی به شهادت رسید.

به نظر شما چطور شد که آقا مجتبی سعادت شهادت را کسب کرد؟

شهادت یک سعادت است و واقعاً آدم نمی‌داند چطور می‌شود خدا یک نفر را لایق این سعادت می‌داند و مرگش را شهادت قرار می‌دهد. خدا خالق سرش و خودش بهتر از هر کسی مخلوق‌اش را می‌شناسد. آقا مجتبی یک جوان خوب و سربه‌راهی بود اما آن چیزی که خدا در وجودش دید و به خاطر همان مرگش را شهادت قرار داد، رازی است بین خود مجتبی و خدای خودش. هر چند من از فقدان پسر من زیاد ناراحت هستم اما دلم به همین شهادتش خوش است که چنین سعادت نصیبش شد و ان‌شاءالله که در آن جهان هم شفیق ما باشد.

آقا مجتبی در کارهای خیر هم دست داشت؟

من در زمان حیاتش خیلی از کارهای پسر من خبر نداشتم. بعد از شهادتش از دوستان و آشنایان اطرافیان بیشتر در این خصوص شنیدم تازه آن موقع بود که متوجه خیلی از کارهای خیر آقا مجتبی شدم. شهید اینطور امور را مخفیانه یا بی‌سروصدا انجام می‌داد. به‌اصطلاح چرم نمی‌زد. من بعضی از این رفتارها و کارهای شهید را از پسر و دختر برادرم شنیدم. غیر از کمک به مستمندان، آقا مجتبی توجه زیادی هم به صله‌رحم داشت. سر کشتی به خانواده اقوام را فراموش نمی‌کرد. شب آخری هم که پیش ما بود، خودش پیشنهاد داد که به خانه عمه‌اش برویم. آخرین کار خیری که ما دیدیم و پیش ما انجام داد، همین انجام صلح‌رحم بود.

سخن پایانی.

پسر من یک جوان ایرانی و غیرنظامی بود که از سوی صهیونیست‌ها شهید شد. چند ماه بعد از شهادت پسر من، دوباره امریکا و اسرائیل به کشورمان حمله کردند و مردم و نیروهای مسلح هم در مقابل آنها ایستادگی کردند. در جنگ تحمیلی رمضان خیلی از مردم غیرنظامی‌ها شهید شدند. این جنگ‌ها نشان می‌دهد؛ دشمن هیچ‌وقت ما را به حال خودمان رها نمی‌کند و ما باید در مقابل ایستادگی و مقاومت کنیم. شکر خدا، ایران اکنون آنقدر قدرتمند است که پاسخ قوی به دشمن می‌دهد. مردم هم پشت سر رهبر و نیروهای مسلح هستند. ما در هشت سال دفاع مقدس در مقابل صدامی که همین ابرقدرت‌ها از او حمایت می‌کردند، ایستادیم و حالا روبه‌روی شیطان بزرگ از کشورمان دفاع کردیم. همه باید با هم متحد باشیم و در مقابل زورگوها ایستادگی کنیم. رمز ماندگاری ما در همین اتحاد است. ان‌شاءالله به فرج امام زمان (عج) خدا هم به کار ما فرج و گشایشی می‌دهد و برای همیشه از شر دشمنان خلاص می‌شویم. به شرط آنکه پشتیبان رهبر و کشورمان باشیم.

جدول

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۷۶

۵	۱				
		۳		۷	
	۶		۵		۸
			۹	۴	۸
	۱	۸	۷		۴
				۳	۶
			۴		۶
			۲		
				۳	۲
			۷		۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ تا ۹ تاپوری قرار دهید

که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۷۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱	د	ن	ت	ر	ا	ب	ا	ب	ی	خ	ر	م	ز	م	ن
۲	ن	س	د	ر	ا	د	غ	ا	م	ن	س	ن	و	خ	و
۳	ت	ل	و	ا	س	ه	خ	ی	ر	ب	ا	ت	م	ی	م
۴	و	ا	ل	م	ل	م	ل	ا	ر	م	ی	ی	ل		
۵	ا	ن	ک	ی	و	ا	م	ه	ا	ن	ه				
۶	ن	ج	و	د	م	ا	ل	ن	ه	د	ه				
۷	و	ر	ک	ه	خ	ع	ک	س	ر	ب					
۸	ا	ر	ز	و	ز	ج	ج	ب	س	ی	د	ی			
۹	د	ب	ب	ش	ر	ک	ی	ا	ت	ر	ی	ا	د		
۱۰	خ	ج	ی	ب	ی	ل	ق	ه	و	ش	ر				
۱۱	ا	و	ن	ف	ا	ت	ج	ه	ل	ن	ا				
۱۲	و	ن	ا	ک	ا	ر	د	ی	ر	م	ج				
۱۳	خ	م	و	ل	ع	ن	ل	ع	ن	ی	م	ی	م		
۱۴	ا	ن	ز	ی	م	ا	ن	ک	ی	ک	و	ل	د		
۱۵	م	ا	م	ر	س	ت	م	و	ا	م	ش	و	م		

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
														۱
														۲
														۳
														۴
														۵
														۶
														۷
														۸
														۹
														۱۰
														۱۱
														۱۲
														۱۳
														۱۴
														۱۵

از بالا به پایین

- شهری مهم در آفریقای جنوبی-فرایند کربن گیری توسط گیاهان-۲- حیوان مکار- کیفیت روان
- زمینه- گیاهی که بیش از یک سال باقی بماند- کنجد کوبیده- اندام طی!-۴- نشان- آسانی- از سبزیجات پرمصرف- ۵- یک دنده- مدح- توانایی خواندن و نوشتن- ۶- ماهی بزرگ دریای- اجاق کبک پیزی- اولین عدد- واحد اندازه گیری- ۷- شکم بند لاغری- پیشکسوت زورخانه- زخم زدن- نشان طوطی- ۸- تاوان نقدی- باران و برف همراه با باد شدید- ۹- دشمنام دادن- خاک نرم- پرواز کننده- ناحیه و طرف- ۱۰- مرکز استان البرز- واحد سطح- الفبای موزیک- موجود موهوم خیالی- ۱۱- میوه تازه- نگهبان- راننده اتومبیل- ۱۲- شهری ملقب به عروس دریای سرخ- سلاح انفجاری- جمع کتاب- ۱۳- خدای سنگی- بلیغ- نقاش- از اذات جمع- ۱۴- پایین تر- آرام و بواش- ۱۵- از صنایع دستی جهت تهیه نوعی زیرانداز- خوشه‌ای برای خرید و فروش موقت